



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۹/۰۴



رفعت حسینی

مرگ تبسم: خموشی حمیرانگهت

آگاه شدم که فرزانه بانوی گرانمایه افغانستان، حمیرانگهت دستگیرزاده، دیده فروبست. این درد، تنها وابسته به نزدیکان خانواده وی نیست. این اندوه تاریخی فرهنگ افغانستان است. مردن او، سبب گریه کردن فرهنگ انسانی، در سراسر دنیا است. رفتن حمیرا پس از سال ها بیماری مدھش، سرشک شعر است. او برای عشق نبشت. برای آدمی سرود. برای رفاه انسان واژه هارا گزید و چید و پدید آورد. او در مدح وستایش مستبد و جانی و بیدادگری و ستمگری شعری نپرداخت و نساخت. حمیرا تاجیک تبار بود مگر بر کتاب ارتجاعی یک مرتجع تاجیک، وبه سبب لسان پارسی، مقدمه بی حيله گرانه نه نگاشت. شعری از حمیرا نگهت دستگیرزاده را در پایین بخوانید تا بدانید معنای شعر چیست و نیز پی برید که شعر خوب وابسته به انسان و جهان است نه فقط و فقط و فقط مربوط قوم تاجیک. چندی پیش دو شاعر افغانستان مردند: سلیمان لایق پشتون و حیدری و جودی پنجشیری تاجیک. تعدادی از قوم پرستان چیغس های وحشیانه و جفنگ و نعره های دروغین سردادند. یکی گفت که با رفتن لایق شعر انسانی و انقلابی از بین رفت. شعر پشتو مرد. لایق اگر نمیبود شعر معاصر دردی نمی بود و آن دگر غریو سرداد که رفتن حیدری، وداع کردن شعر عارفانه است. حیدری عارف بزرگ بود!!! نگاره این متن چنین می نگارد: آن لایق در تمامی شکنجه ها و بندی کردنها و کشتارهای کام آگسا خاد دست داشت. مشاور ارشد تره کی ببرک و نجیب بود. و حیدری در مدح قاتلان و جانیان جمعیت اسلامی و جهاد اسلامی اشعار مرتجعانه و آغشته به خرافات و پوسیده اندیشی، نبشته بود. خود لایق و حیدری، مجرمان اجتماعی و قاتلین روح شعر بودند. و حمیرانگهت، انسانی پاکیزه سرشت بود. من حمیرا را از دهه شست خورشیدی معرفت دارم. او در هنگام شاگردی در پوهنتون کابل عضو کمیته فرهنگی فاکولته حقوق بود و من معاون شورای فرهنگی پوهنتون کابل. هفته چند بار می دیدیم. از حمیرانگهت، بی بی بزرگوار شعر افغانستان و دنیا بخوانید. اودر هالند بیماری سرطان داشت و مدتها، چندین بار، در شفاخانه به سربرد. حمیرا نگهت دستگیرزاده خون هالندی

د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

همین دیروز
رگهایم مهمان خون تازه شدند
ای هالندی
مرا به مرزهای اندیشه ات راه بده
مرا به حقوق شهروندیت
مرا به اراده ی آزادت
و وقتی کسی را
به اندازه ی ریش
و کوتاهی پارچه ی تنبانش نمی سنجند
پسرم را به حقوق اساسی اش
و مرا و دخترم را
به امنیت حضورمان در جمع .
مرا از خود بدان
همین دیروز
خون سرخ شما رگهایم را انباشت
سرخ آزاد، سرخ آزاده ی هستی ساز.
راهم بده
تا دهکده های آسایش
تا شهرهای اعتماد
تاصمیمت دشت های گلگون
تا کشف زیبایی در صحرا های همیشه شاداب
مرا به زیبایی های عمر
آشیان بده.
همین دیروز
برای چندمین بار
دروازه سبز رگهایم
به روی ناچیان سرخ روی بی نقاب
به همت باز ترین لبخند
باز شد .
مرا بخوان
حسرت هایم را برچین
من زمین همیشه تشنه ی افسوس هایم
مرا به مهمانی ابر هایت ببر
بگذار صدای پر هیبت تندر
گوش نومیدی هایم را کرکند
بگذار آذرخش مژده بارت
بر ابر های دلتنگی آم شیار رنگین بکشد
آی هالندی
با آن قد بلند و پا های باریک
با چه نیرویی فاتح جهان شدید
وقتی ما
با شکم آماسیده از چربی

و کله های با هزار پیچ دستار
همیشه مستعمره ماندیم
آی هالندی
زنی از سرزمین لاله
گیسوان طلایی ات
چگونه چتر حقوق ات شد؟
وقتی ما
گیسوان مان را از “چشم آفتاب و مهتاب” نهفتیم
و کلید گنج حقوق ما، دور از دست ما
دور از دسترس ما ماند؟
دیروز
همین دیروز
که خون آمستردام در من دریایی می‌شد
زنی در هرات
نه! در کابل
نه نه ، در مزار
نه نه نه در ام البلاد در بلخ
یا در بدخشان و تخارستان یا سیستان
نه زن در همه جغرافیای غم اندوم
به خون خفت
نامش هم کشته شد
و مرده اش مسترد شد
مرده اش پیکر ننگی بود
تیغی بر شاه‌رگ خوش نانی خانواده بی!
آه هالندی
زن یا مرد
یا همجنس گرای با اعتماد به نفس!
رگم را از خون پر کردی
دلم را از اندوه خالی کن.
آه میاد خون جهان سومی ها را
با ویروس ترس و مهاجرت و مرگ
به من داده باشی.
حمیرا دستگیرزاده
۱۶ اپریل ۲۰۲۰